

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به اخذ اجرت بر واجبات بود.

عرض کردیم در این مسئله به احترام مرحوم آقای اصفهانی، چون جمع و جور کردند انصافاً و جوهی را، عبارات ایشان را می خوانیم و مواردی که ممکن است به عنوان مناقشه فعلاً اجمالاً بحث می کنیم. بحث تفصیلی آن هم برای بعد.

عرض کردیم ایشان هفت تا وجه ذکر کردند. وجه چهارم خیلی طولانی شد. و به مناسبتی وارد بحث اعتبار و انتزاع و ملکیت و حقیقت ملکیت چیست و از مقوله اعتبار هست و اعتبار امر مقولی به قول ایشان، معنای مقولی که مرادشان اضافه است، مقوله اضافه.

و صحبتی شد و حالا دیگر یک مقداری صحبت شد انشاء الله تفصیلش شاید در مقام بعد که وارد بحث می شویم.

عرض کردیم آن که در اینجا خیلی اهمیت دارد که باید ایشان مصب کلام را روی آن می بردند، این بود که اولاً معنایی برای ملکیت اعمال و فعل وجود دارد یا نه؟ اصلاً این معنا دارد یا ندارد؟ و می شود من مالک عمل بشوم یا نه؟ این یک. و این معنایش اصولاً چیست؟

معنای دوم این که آیا امر مقتضی این معنا هست به این معنا که یا حالا امر یا به لحاظ وجوب، این معنایش این است که یک نوع تصرفی در مأمور به هم می شود. یک کاری می کند، مأمور به یک حالتی پیدا می کند بعد از امر، و آن حالت این است که آن مأمور به ملک مولا می شود بر ذمه مکلف. حالا یا ملک است یا حق است یا بعضی سابقاً تعبیر کردند سلطنت است، سلطه است، سلطه آمر پیدا می کند.

پس بنابراین این سه چهار وجهی که اخیراً ایشان فرمودند، آن نکته فنی اش این است. اصلاً اصل نکته فنی اش این است.

یا نه، حالا عرض کردیم این نکته را هم می شود به لحاظ تحلیل قانونی مطرح کرد و می شود به لحاظ ظهور لفظی و ادبیات قانونی. مثلاً و من یکتّمها فانه اثم قلبه، در قرآن دارد، کسی که کتمان شهادت بکند قلبش گناهکار است. بگوییم از این مبارکه چه در می آید؟ این کتمان شهادت یا اداء شهادت ملک شارع می شود بر مکلف یا اصلاً ملک نمی شود، فقط شارع و ادار کرده مکلف را به ادای شهادت. مثلاً بگوییم چون در اینجا دارد اثم قلبه، قلبش گناهکار است، و من یکتّمها، پس بگوییم چون قلبش گناهکار است این چیزی ایجاد نمی کند، این برمی گردد به مکلف، به مأمور. مأمور اگر اداء شهادت کرد، قلبش مطیع است، اداء شهادت نکرد قلبش اثم است، قلبش گناهکار است.

این بنابر اینکه بگوییم هیچ چیزی ایجاد نمی‌کند.

و از آنطرف بگوییم نه خب این که آثم قلبه بیهوده که پیدا نشد، یک چیزی بود که آمد این اثم را ایجاد کرد. آن چیز عبارت از کتمان است. کتمان شهادت کند. پس معلوم می‌شود اداء شهادت و کتمان تأثیرگذار است. یک رابطه‌ای با آن دارد. حالا آن رابطه تا چه مقدار است، تا حد سلطه هست؟ تا حد حق است؟ تا حد ملک است؟ یا هیچ کدام از اینها نیست. تا حد یک امر تکلیفی است، گناه ایجاد می‌کند. هیچ امر وضعی ایجاد نمی‌کند.

پس بنابراین این وجوهی را که ایشان فرمودند بهترین راه بحثش به نظر ما این راهی است که عرض کردیم.

س: حاج آقا ببخشید این ۴:۳۲ تکلیفی حقی نیست از شارع بر ذمه

ج: خب همین، تمام بحث همین است. هست یا نیست، همین است. اصلاً بحث ما همین است الان.

مرحوم آقای اصفهانی می‌گوید نیست، او می‌گوید هست. خب این تحلیل نشد که، همه مصادر به مطلوب است. شما می‌فرمایید حقی هست یا نیست، این خودش بحث همین است.

ما باید به دنبال ریشه‌هایش بگردیم تا این را پیدا بکنیم. انشاء الله تعالی

خب یک مقداری می‌خوانیم چون فاصله شد، بعد هم باز در تفصیل هم ایشان فاصله‌ای دادند که یک مقدار چیز است، ما می‌گذاریم تحلیل نهایی را در آخر بکنیم، دیگر خیلی معطلتان نکنیم.

وجه پنجم: که به مرحوم کاشف الغطاء نسبت داده شده، برگردیم به خود عبارت ایشان، و هو ان المستأجر، در اینجا مراد ایشان از مستأجر در اجاره اعمال است. یا اجاره ابدان. یعنی من مثلاً تمکن دارم میت را دفن بکنم، شارع بر من واجب کرده دفن میت را، بعد به ولی میت می‌گویم آقا پول بده تا من دفن بکنم. او به من پول می‌دهد. مستأجر آن ولی میت است، من اجیر هستم. حالا اینجا مثال، فلان المستأجر که آن ولی میت باشد، یملک العمل المستأجر علیه، آن عمل مستأجر علیه را فرض کنید دفن، برای اینکه روشن بشود، یملک، وله السلطنة علیه، آن سلطنت دارد، یعنی آن ولی میت بر این دفن سلطنت پیدا می‌کند. نحو سلطنة الملاك في املاكهم، مثل اینکه مالک در ملک خودش سلطنت دارد. فله، دلیلش هم این است، می‌تواند ابراء بکند، ابراء یعنی بگوید آقا نمی‌خواهم، من تو را بخشیدم، پول گفتم دفن میت این قدر، یا اجاره کرد شخصی را برای لباس، آقا من این پول را به تو می‌دهم، نمی‌خواهم، عمل نمی‌خواهم، این پول را به

تو می دهم عمل هم نمی خواهم، و له الاقاله، می گوید آقا این معامله را بهم می زنیم، و له التأجيل، بنا بوده امروز تا شب اینجا کار بکند، می گوید آقا نه لازم نیست امشب، دو روز دیگر بیا کار بکن، ببینید، اینجا سه تا مثال زده، ابراء و اقاله و تأجيل، برای اینکه بگوید منی که مستأجرم منی که اجیر گرفتم سلطنت بر این عمل دارد. این هم دلیلش، یکی ابراء، ابراء یعنی پول را نگیرد و بگوید نمی خواهم ابراء کردم، اقاله عقد را به هم بزنند، تأجيل عقب بیاندازد، بنا بوده امروز مثلاً برایش بنایی بکند بگوید دو روز دیگر.

پس این معنایش چیست؟ وقتی قانون می آید می گوید تو حق ابراء داری، حق اقاله داری، تأجيل داری، یعنی سلطنت داری دیگر. اگر سلطنت داری آن وقت خود قانون نمی تواند بگوید این عمل واجب لله است، اگر واجب شد با این سلطنت ها نمی سازد.

مع منافاة كل ذلك لوجوب العمل، این سه تا با وجوب منافات دارند. روشن شد اشکال؟

این اشکال مرحوم کاشف الغطاء.

اما جواب مرحوم آقای اصفهانی:

واما الخامس، ایشان می گوید قبول است. هر سه مطلب را قبول داریم. اما اینجا جریان اقاله و ابراء و تأجيل، التي هي لازمة لصحة الاجاره، چون معنایش این است که این اجاره صحیح است، اینجا لا ینافی وجوب العمل ذاتا، این کلمه ذاتا مال وجوب است، یعنی جایی که خود عمل ذاتا واجب است، وجوب ذاتی دارد، مراد از وجوب ذاتی در عبارت ایشان، وجوبی است که به اعتبار قانونی می شود. چون در مقابلش وجوب عرضی است، وجوب عرضی وجوبی است که از ناحیه التزام شخصی پیدا می شود. چون ما یک التزام قانونی داریم یک اعتبار قانونی داریم، یک اعتبار شخصی داریم. من مثلاً به شما می گویم آقا شما این ورقه را برای من بنویس، این قدر به تو می دهم، این عمل برای شما واجب است، المومنون عند شروطهم یا اوفوا بالعقود، لکن وجوبش شخصی است، التزام شخصی است، اعتبار شخصی است. اما خدا گفت باید مثلاً این مرده را دفن بکنید، اینجا وجوبش ذاتی است.

پس مرادشان از ذاتی یعنی اعتبار قانونی، مراد ایشان از عرضی یعنی اعتبار شخصی، عقد اجاره. خدا گفته شما باید میت را دفن بکنید، این می شود وجوب ذاتی. شما می آید با ولی میت قرارداد می بندید پول بگیرید دفنش بکنید، این می شود وجوب عرضی. روشن شد؟ یک وجوب ذاتی بایک وجوب عرضی.

ایشان می گوید اقاله و ابراء و تأجيل، این منافات با وجوب عمل ذاتاً ندارد، چرا؟ اولاً وقتی شما اقاله می کنید نه به این معناست که می گوید بر من واجب نیست این عمل، چون باید نکته را این ببینید، این سه تا با وجوب بالزوم عمل، به جای وجوب بگذاریم لزوم، با

لزوم عمل منافات دارند یا ندارند؟ می گوید اقاله نمی گوید که اقاله معنایش، مثلاً شما عقدی بستید که برای ایشان بنایی بکنید، بعد می گویند آقا من اقاله کردم نمی خواهم، یا تقایل کردیم، دو طرف با همدیگر فسخ کردیم. ایشان می گوید اقاله معنایش این نیست که این عمل واجب است من انجام نمی دهم، نه اقاله می آید اصل عقد را بر می دارد. راست هم است اقاله اصل عقد را بر می دارد. می گوید ما با هم قرارداد بستیم، و این قرارداد را باطل کردیم.

فلان الاقاله به اصطلاح ایشان، فالاقاله توجب انفساخ عقد الاجاره، اصلاً عقد از بین می رود، و زوال الوجوب الوفاء، اصلاً وجوب وفاء برداشته می شود خودش، لا زوال وجوب العمل، خوب دقت کنید، نه این که آن عقد هست شما وجوب عمل ندارید. راست است مطلبی که ایشان فرموده راست است. اقاله انفساخ عقد است، نه اینکه عقد هست من برایم واجب نیست عمل بکنم، تا بگوییم با وجوب شرعی منافات دارد. راست است خب، اگر بگوییم وجوب عرضی برداشته می شود با وجوب، این با همدیگر نمی سازد.

لا زوال وجوب العمل فی نفسه حتی یكون منافی له، تا اینکه منافی باشد، اقاله این نیست که، اقاله معنایش این نیست که عقد هست، واجب نیست عمل، از آن طرف هم شارع گفته واجب است عمل، این دو تا با هم نسازند. اقاله می گوید عقد نیست اصلاً، شما وقتی اقاله کردید فسخ است.

ولذا طبق قاعده هم اقاله فسخ عقد است از زمان خود اقاله نه از زمان خود عقد. قاعده اش این طور است.

س: استاد ابتداءً نبوده بعد فسخ شده، یعنی ابتداءً بین طرفین چیزی نبوده، عقدی محقق نشده، بعد با اقاله از بین بردند؟

ج: نه شده، من حین العقد نیست، نه من حین الاقاله است.

س: استاد اجتماع دو تا وجوب لغو نیست؟

ج: آن بحث دیگری است، چه اشکالی دارید می گوید؟

کما ان الابرء، ابراء هم معنایش این نیست، ابراء چه می گوید؟ می گوید آقا من به شما گفتم بیایید یک روز اینجا کار بکن، پنجاه هزار تومان به تو می دهم، این پنجاه هزار تومان را من بخشیدم، کارت را به خودت بخشیدم نخواستم، ابراء کردم. این ابراء اسمش این است. نمی خواهد این عمل را انجام بدهی، پولت را بگیر، نمی خواهد انجام بدهی.

یوجب عدم استحقاق المستأجر، این درست است، عدم استحقاق المستأجر من حیث الاجاره للعمل، این مستأجر، مستأجر در اینجا کیست؟ ولی میت، این مستأجر مراد من فرضم مستأجر در مقابل اجیر بگیریم، یعنی کسی که پول داد، می گوید آقا من استحقاق ندارم به خاطر اجاره، من ابراء کردم به خاطر اجاره، این هم لا عدم وجوب العمل ذاتا، نه اینکه عمل واجب نیست، می گوید من استحقاق ندارم، من بخشیدم، پول را این عمل را، من در ذمه تو مالک این عمل بودم، این را برداشتم، این مرادش این است. نه اینکه من عمل نمی کنم. نه عدم وجوب عمل، بحث عمل نیست.

لا عدم وجوب العمل ذاتا، نه اینکه تو عمل نکن، یعنی اجیر، عدم العمل یعنی اجیر عمل نکند. کما ان التأجيل، اگر گفت امروز بنا بود شما مثلاً بنایی بکنی، امروز نکن فردا بکن، تأجيل يقتضی عدم لزوم التعجيل، تأجيل فقط تعجيل را بر می دارد، من حیث استحقاق المستأجر بالاجاره للعمل به اصطلاح المستحق له علی الاجیر، اینجا مستأجر و اجیر واضح است، اجیر مراد همان کسی که می خواهد نماز میت را بخواند.

لا عدم فوریه وجوبه من حیث ذاته، نه اینکه این فوریت ندارد من حیث ذاته. اینجا نوشته فتلزم، ظاهراً به نظرم فتلزم ظاهراً این طور باشد، فکر می کنم فتلزم باشد، چون حالا من دیگر نسخه دیگری از این کتاب ندارم، الان متأسفانه، من فکر می کنم فتلزم، پس ما ملتزم می شویم، یک: بصحة الاجاره، اجاره صحیح است، و جریان هذه اللوازم، اجاره یعنی این شخص خودش را اجیر قرار بدهد برای ولی میت، از او پول بگیرد برای اینکه میت را غسل بدهد، و جریان هذه اللوازم من حیث الاجاره، به لحاظ اجاره به حال خودش محفوظ است. مع بقاء وجوب العمل علی حاله، این وجوب عمل وجوب ذاتی است. عمل به حال خودش باقی باشد. من دون ان يزول بالاقاله، این وجوب برداشته نشد به اقاله، او بله، بالاقاله، او لا يجب ایجاد بالابراء، یا بگوئیم واجب نیست، نه آن واجبیش به جای خودش، ولا يكون فوری بالتأجيل. برای سه مثال.

س: موضوع پیدا نمی کنند این سه تا. معنیش چیست، ابراء می کنید یعنی شروط عمل را نیاز نیست انجام بدهی ولی در حالی که باید انجام بدهی، تعجيل وقتی فوریت دارد،

ج: نه می گوید به لحاظ من، به لحاظ مستأجر لازم نیست انجام بدهی با ابراء، آن وقت به لحاظ شارع گفته حتماً باید انجام بدهی، به آن لحاظ انجام بدهد، چه ربطی دارد؟

س: موضوع داشته باشد مثلاً تأجیل، اگر وجوب فوریت داشته باشد، اینجا تأجیل چه معنایی دارد اصلاً، ممکن است در آن تأجیل

فرض دارد اصلاً؟

ج: تأجیل با همزه؟

س: با همزه بله

ج: بله، می گوید به لحاظ من که به تو پول دادم

س: نه این که کفایت نمی کند که

ج: نه ببینید به لحاظ پولی که من به تو دادم لازم نیست الان دفن بکنی، دو روز دیگر دفن بکن، اما به لحاظ اینکه شارع گفته، چرا، شارع

گفته امروز باید دفن کنید، امروز دفن کنید.

س: اصلاً می تواند تأجیل داشته باشد اجاره؟

ج: به لحاظ مستأجر چرا،

س: می تواند؟ امکان دارد؟

ج: بله، خب

س: عمل که قابل تأجیل نیست اینجا، عمل فوریت دارد.

ج: می دانم فوریت دارد. این وجوب عملی که بود فوریتش به لحاظ حکم الهی است. منافات ندارد.

س: حقیقت خارجی که واحد است، دو تا عمل که نداریم ما

ج: می دانم دو تا عمل نیست،

لذا فلو ازم الوجوب العرضی، لوازم وجوب عرضی مراد از وجوب عرضی وجوبی که از ناحیه عقد اجاره آمده است.

علی حالها من دون مساس لها بالوجوب الذاتی، بدون اینکه تأثیری روی وجوب ذاتی بگذارد. وجوب ذاتی جای خودش است، وجوب

عرضی با لوازمش جای خودش. این خلاصه نظر مبارک مرحوم آقای اصفهانی در رد کلام حالا اگر آن کلام مال کاشف الغطاء باشد.

پس خلاصه کلامش این است که این لزوم لوازم وجوب عرضی ربطی به وجوب ذاتی ندارد. آن وجوب ذاتی، مراد از وجوب ذاتی اعتبار قانونی، مراد از وجوب عرضی، اعتبار شخصی. این دو تا با همدیگر ربطی ندارد. شارع گفته برای این واجب است، خودش را هم عقد بسته برای شخص دیگری. آن عقد که هست، ربطی به مساسی به آن وجوب ذاتی ندارد، آن لوازم خودش است. این خلاصه بحثی که ایشان فرمودند.

این راجع به خب ما دیگر همین جا یک صحبتی بکنیم که بعد در ششم دیگر راحت تر باشیم.

عرض کردم یک مشکلی که در کلمات قدما هست گاهی خیلی مطالب واضح و روشن نیست. آن می گوید نمی شود منافات دارد، این می گوید ندارد. هر دو هم ظاهرش مصادره به مطلوب است.

عرض کنم نکته فنی در اینجا چیست اصلاً این وجه پنجم و بعد وجه ششم که انشاء الله عرض می کنیم.

بنده سراپا تقصیر عرض کردم با تمام جلالت شأنی که مرحوم آقای اصفهانی دارد و انصافاً هم کلماتش در اینجا خیلی مفصل تر از کلمات دیگران و خیلی وجوه را جمع و جور کردند، آن تحلیل قانونی درست داده نشده است.

ما عرض کردیم در این بحث سه نکته اساسی وجود دارد: یکی بحث ادبیات قانونی، که الان مثال زدیم، مثلاً و من یکتها فانه اثم قلبه، از این ادبیات قانونی ما چه می فهمیم؟ که فقط تأثیرش اثم قلبه در مأمور است، یا نه خود آن کتمان تأثیرگذار است، اداء شهادت تأثیرگذار است که این توضیحاتش هم در خلال چند روزه روشن شد، هم امروز اشاره کردیم.

دوم بحث تحقیق حقیقت وجوب در اعتبارات قانونی، تحلیل قانونی وجوب. در تحلیل قانونی وجوب چه خوابیده؟ ممکن است شما بگویید در تحلیل قانونی وجوب هیچ تأثیری هیچ نکته ای راجع به مأمور به ندارد. فقط آمر است و مأمور. ممکن است بگویید نه تأثیر دارد، حالا تأثیرش چیست که دیروز بحث کردیم. امروز هم اشاره ای شد.

بحث سوم بحث فضای قانونی است که متأسفانه اینها بحث را مطرح نکردند. بحث فضای قانونی. اینها را خوب دقت کنید چون اینها واقعا خیلی مفید است برای طرح های علمی شما در سطح جهانی خیلی مفید است. بحث فضای قانونی بحث دیگری است. نه بحث ادبیات است نه بحث روح قانون است. همان که ما اسمش را گذاشتیم تسانخ قانونی، ارتباط ترابط، بالاتر از ترابط یک نوع باید سنخیت، اصلاً قوانین یک فضای خاصی دارد. این وجه پنجم این دارد این را می گوید، می گوید اگر در جایی قانون آمد گفت شما حق دارید در اجاره اقاله داشته باشید، تأجیل داشته باشید، ابراء داشته باشید. اگر این قانون باشد، این فضا نمی سازد با اعتبارات خود قانونی. این دو تا

.....
اعتبار سنخیت با هم ندارند. چون مفروض شما این است که شما این قانون ذاتا واجب شده، اگر ذاتاً واجب شده شما نمی توانید در اعتبارات شخصی حالا من اسمش را اعتبار بگذارم التزام بگذارم یک جوری که اشتباه نکنید، شما اگر اعتبار قانونی آمد، خوب دقت بکنید، آن وقت از آن طرف شما در التزامات شخصی یک لوازمی را گفتید، یعنی امر آن التزام شخصی را دست طرف گذاشتید، مثلاً گفتید می توانید اقاله بکنید، می توانید ابراء بکنید، البته ایشان که توجهشان روی تأجیل بیشتر است اشکال، می توانید تأجیل بکنید. این لوازم را شما اگر در اعتبارات شخصی آوردید، این لوازم با آن اعتبار قانونی با هم نمی سازد، آن دو تا با همدیگر تسامخ ندارد. این را ما اسمش را گذاشتیم فضای قانونی. یک فضا است این.

پس اگر بخواهیم این اشکال را به مرحوم آقای اصفهانی وارد بکنیم، دست بگذاریم روی عبارت. این که ایشان فرموده، عبارت نائینی را من مرحوم آقای اصفهانی یک بار دیگر می خوانم: فلوازم الوجوب العرضی علی حالها من دون مساس لها بالوجوب الذاتی، مساس تکوینی ندارد، بحث عقل نظری نیست. راست است من دون مساس. این مساس یعنی در اجواء قانون. روشن شد؟

پس در حقیقت اگر می خواهم دست بگذارم روی عبارت که کجای عبارت، می گوید من دون مساس، آن که می گوید مساس دارد می گوید روی اجواء قانون، روی فضای قانونی، ایشان که می گوید مساس ندارد خود قانون را نگاه کرده، راست است، این دو تا دو دیدگاه است، اصلاً اینها دو دیدگاه است، نه اینکه، و لذا ما می گوئیم ایشان مرحوم آشیخ محمد حسین یا آن آقا نتوانستند مطلب را خوب از دیدگاه قانونی که امروز متعارف است بررسی کنند.

این من دون مساس در وعاء قانون در جو قانون در اجواء قانون لها مساس، در اجواء قانون. بله، هر قانون را فی نفسه حساب کنید، بله، به آن ربطی ندارد. اما یک فضای قانونی ما تصور بکنیم. پس در حقیقت باید مرحوم آشیخ محمد حسین این را بگوید ما فضای قانونی را تصور نمی کنیم، باید اینجوری بگوید. ما فضای قانونی تصور نمی کنیم. این می خواهد این را بگوید شما ببینید از یک طرف وجوب ذاتی این عمل را می گذاریم، از یک طرف این قانون می آید وجوب عرضی را می گذارد، خوب دقت بکنید، آن وقت این وجوب عرضی را در وجوب ذاتی که نمی گوید اقاله هست، شما قوانین که نمی توانید اقاله بکنید که، نمی توانید ابراء بکنید، در وجوب ذاتی که نمی توانیم تصرف بکنیم، شما در وجوب عرضی می توانید دستکاری بکنید، می توانید اقاله بکنید، فرض کنید شارع گفت میت را باید سریعاً دفن کنید، می گوید شما آمدی قرارداد بستید، ببینید حرف مرحوم کاشف الغطاء، قرارداد بستید با ولی میت که دفن بکنید و پول از او بگیرید، می گوید

اگر شما قرارداد بستید او می تواند قراردادش را تأجیل بکند، همین که به ذهن شما آمد، یعنی می گوید آقا امروز دفن نکن، دوزخ دیگر دفن بکن، می گوید این دوزخ دیگر دفن بکن، با آنکه شارع گفته دفن بکن، چطور با همدیگر می سازند؟ مساس اینجاست، روشن شد مساس؟ ایشان می گوید این یک وجوب است، این اعتبار قانونی است، این ذاتی است. آن یک وجوب است، اعتبار شخصی است. اگر این نحوی که من معنا کردم آن وقت معلوم می شود که اصلاً اصل بحث، البته مرحوم کاشف الغطاء تنوشتن فضای قانونی، من دارم توضیح می دهم.

پس در حقیقت وجه پنجم یک نکته ای است که به همان نکته سومی که ما عرض کردیم، متأسفانه خوب اینها جمع بندی نشده است. بحث این است ببینید خوب دقت کنید، به نظرم برای شما خیلی واضح شد. یک اعتبار قانونی بگوید فوراً دفنش بکن، یک اعتبار قانونی بگوید من با این قرارداد بستم که از او پول بگیرم دفن بکنم، آنوقت همان قانون بگوید آن آقامی توانید تأجیل بکند بگوید دوزخ دیگر دفن بکن، می تواند این کار را بکند، چون می تواند تأجیل بکند، این مرحوم کاشف الغطاء می گوید این دو تا با هم نمی سازد، این فضا همین که شما، شما این یکی در ذهنتان آمد، کاشف الغطاء سه تا را آورد، با اقاله و ابراء و تأجیل خوب دقت کنید، این فضای قانونی انسجام ندارد، آن نکته فنی این است.

پس این که ایشان فرمود من دون مساس، بله، من دون مساس ظاهراً، در فضای قانونی مساس دارند. نمی توانی شما بگویی از یک طرف من مقنن گفتم واجب است فوراً دفن بکنید، این برای شما واجب، من مقنن گفتم شما می توانی قرارداد با ولی میت بگذاری، از یک طرف باز من به ولی میت گفتم تو می توانی قراردادت را تأجیل بکنی، چون اعتبار شرعی که قابل تأجیل نیست، آن که شأن قانون است اصلاً قابل تأجیل نیست. آن عرضی قابل تأجیل است. این می گوید اینها با هم نمی سازند.

س: استاد این باب تراحم نیست؟

ج: نه تراحم نیست. می گوید فضای قانونی اش با هم انسجام ندارد. فضای قانونی. و ما عرض کردیم کرارا و تکراراً اصولاً حتی این فضا را ما در غیر از جهت چیز حالا غیر خود فضای قانونی، هر کلامی هر صحبتی خودش دارای فضای خاصی است. اصلاً فهم این فضا یکی از نکات مهم فقه است. اصلاً اصل فقه است.

فرض کنید مثلاً ممکن است ما دلیل لفظی، فرض کنید مثلاً یک مثال را من بزنم که عینیت دارد، چون مثال های سابق را هم باید مثال بزنیم. یک بحثی در آیه مبارکه است (عبد المملوک لا یقدر علی شی) یک بحثی مطرح شده مولا می تواند عبد خودش را برایش زن بگیرد،

مثلاً عبدش مجرد نباشد، بعد طلاق چه؟ عده‌ای گفتند خب همین جور که زن می‌گیرد، طلاق هم می‌دهد، (عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء)، طلاق هم، در روایت هم هست، روایت صحیحیه هم هست، آن هم یک شیء.

از آن طرف یک بحث دیگری هم هست که نه درست است. ببینید خوب دقت بکنید، شما درست است مولا هستید حق دارید، اما وقتی ازدواج آمد لوازم دارد، این حد شما در آن لوازم، این زن اوست، فردا بچه دار می‌شود، شما بعد از ده سال بیایی اینها را جدا بکنید، خب این چه نکته‌ای دارد؟ این انسجام قانونی، چون شما حد قانونی تان در بردگی و عبد بودن خود زوج است، اما اینکه این زوجه فردایی شوهر باشد، این بچه‌ها فردایی پدر بشوند، از مادرشان جدا بشوند، مخصوصاً در این فرض هم بچه‌ها حکم به بردگی شان می‌شود دیگر، از مادر جدا بشوند. این دیگر حدی نیست که مولویت شما اقتضاء بکند. این حدیث هم اهل سنت در مثل سنن دارقطنی از ابن عباس از رسول الله (ص) نقل کرده: ما بال اقوام؟ چرا عده‌ای این کار را می‌کنند، می‌آیند عبدشان را ازدواج می‌کنند بعد هم جدا می‌کنند، خب چرا این کار را می‌کنند؟ بعد پیغمبر (ص) فرمود انما الطلاق بید من اخذ بالساق، این مراد انما الطلاق بید من اخذ بالساق، یعنی دیگر شما عقد در اختیار مولا بود اما طلاق در اختیار خود عبد است. شوهر اوست و دیگر شما حق ندارید طلاق بدهید. الطلاق بید من اخذ بالساق، کنایه از شوهر است. شما مالک هستید اما اگر شما آمدید یک ازدواج، چه کسی گفت به شما ازدواج درست بکنید، خب بعد بچه می‌شود، بچه‌ها جدا می‌شوند، بچه‌ها هم حکم به عبد، از مادرشان جدا می‌شوند، آن زن بی شوهر می‌شود، اگر شما در حد مولویت این ببینید این می‌شود اسمش انسجام قانونی.

تصادفاً در روایات ماهر دو آمده است. در روایات ما، در یک روایت صحیحیه آمده، صحیحیه زراره هم از ابن اذینه نقل می‌کند که از ابی جعفر (ع) و ابی عبد الله (ع)، حضرت فرمودند اَفْشَى الطلاق عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء، ببینید این ظاهر، این خود نص قانونی، عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، اَفْشَى الطلاق، پس عبد هم حق طلاق ندارد، حق طلاق به مولا است. آنوقت عده‌ای از از فقها هم گفتند که این روایت چون معارض است با شواهد کتابی هم مخالف است. از آن طرف در آن روایت عبد الله بن عباس دارد ما هم روایت صحیحیه داریم که نه طلاق به ید عبد است به ید مولی نیست، ازدواج به ید مولی هست اما طلاق به ید عبد است. به یک مناسبتی هم مونتهسکیو در کتاب روح القوانين در بحث همان طور که قرآن دارد: (ولا تکرهوا فتياتکم علی البغاء ان اردن تحصناً) می‌گوید شما فرض کنید مالک یک زن شدید، اما دیگر شما حق ندارد در ناموس او تجاوز بکنید، مثلاً زن را وادار بکنید که زنا بکند، این با ملکیت نمی‌سازد. شما حق ملکیت ذات زن را پیدا می‌کنید، اما نمی‌توانید شما در این قسمت‌ها دخالت بکنید.

این در حقیقت یک نوع فضای قانونی و حد و حدود قانونی است. شما اگر شما آمدید چون مولای عبد بودید برای اوزن گرفتید. خیلی خوب، این مولویت شما این اقتضا را ندارد که بعد در بچه او تصمیم بگیرید، در زن او تصمیم بگیرید. بلکه اگر خودش خواست تصمیم بگیرد به جای خودش. در روایت ما هم دارد روایت صحیحه هم داریم که امر طلاق به ید عبد است. روایت صحیحه هم داریم که امر طلاق به ید شوهر است. تمسک هم به حدیث شده، اصلاً تمسک به خود آیه مبارکه شده است. (أفشی الطلاق قال الله تعالى عبدا مملوكا لا يقدر علی شیء) این نحوه آن تصویری است که ما می خواهیم همیشه در ذهن شما باشد.

بحث سر این است که ما البته اینکه ما بین این دو تا هم تفکیک قائل بشویم جای دیگر ما هم داریم. مثلاً بچه خودش را که بالغ نیست می تواند ازدواج بکند، اما طلاق نمی تواند بدهد پدر، باید بگذارد بچه بالغ بشود خود بچه طلاق بدهد، خود پسر طلاق بدهد. خوب در عبد هم همین طور باشد. مولا می تواند عبد خودش را داماد بکند، اما حق ندارد طلاق بدهد. چون یک مسئله ای است که الان تشکیل شده، خانواده تشکیل شده، آن حدود مالکیت او برای عبد، تا خود عبد است نه به بچه های او. یعنی مراد من از بچه ها، بچه های او که مثلاً عبد هستند، نه مراد تصمیم گیری، مثلاً بچه ها از مادر جدا بشوند، از پدر جدا بشوند، زن جدا بشود، این دیگر در محدوده او نیست.

این در حقیقت این البته آنجا اهل سنت این نکته را ذکر نکردند، عرض کردیم نکته را فقط از نظر قانونی مثل فرض کنید کتاب مونتسکیو دارد. در اهل سنت روایت از پیغمبر (ص) ما بال اقوام، که اینها می آیند عبد خودشان را ازدواج می کنند، بعد می خواهند او را از عبد جدا بکنند، خوب دیگر اگر ازدواج کرد چرا دیگر جدایش می کنید، دیگر حق جداسازی از او ندارید.

س: از آن فهمیده می شود که حق جداسازی دیگر ندارد؟

ج: بلکه دیگر الطلاق بید من اخذ بالساق دیگر.

س: آن انصراف بطلان ندارد؟

ج: ابد اذیل همین است. ذیل همین است. چه انصرافی دارد؟ ذیل همین است.

پیغمبر (ص) فرمود طلاق دست شوهر است، شوهر هم عبد است، آن عبد حق دارد. دست مالک نیست، دست مولی نیست، مولا حق ندارد طلاقش بدهد. ایجاد زوجیت کرد، دقت فرمودید.

مرحوم آقای کاشف الغطاء در حقیقت نکته فنی این است. اصلاً اصل نکته فنی این است. می گوید این در فضای قانونی انسجام ندارد. ما دو تا وجوب عمل، یکی ذاتی یکی عرضی درست بکنیم که با هم شاخ به شاخ می شوند. خوب دقت کردید؟ مساسشان سر بحث لفظی نیست. بحث روح قانون هم نیست. یک انسجام و یک فضای قانونی است. در این فضای قانونی ما انسجامی نمی بینیم. از یک طرف می گوید شما به خاطر وجوب ذاتی حق تأجیل ندارید، نمی توانید دفن میت را عقب بیاورید، اما به لحاظ وجوب عرضی حق تأجیل دارید، خوب دقت کنید.

س: یکی ناظر به حکم تکلیفی یکی ناظر به حکم وضعی است. می گوید از لحاظ وضعی می توانید این کار را انجام بدهی...

ج: نه هر دو را به لحاظ حکم تکلیفی

این دو تا با هم، یعنی بیاید یک وجوب عرضی قائل بشود، و بعد با این لوازم نمی سازد.

خوب دقت بکنید. حالا در اینجا شما شاید سوال بفرمایید که ما چه کار کنیم؟ این فضای قانونی را باید قبول بکنیم یا نه؟ این نکته فنی اش را هم نه ایشان نوشتند نه آن آقا. به نظر ما نکته فنی بر می گردد به آن تصویر کلی ما از قانون. اگر ما آن رابطه مخصوصاً در احکام شرعی اگر ما آن رابطه عبد و مولا را حساب بکنیم انصافاً انسجام قانونی معتبر نیست، فضای قانونی معتبر نیست. یعنی انصافش این طور است. فضای قانونی اعتباری ندارد، چرا؟ چون عبد است، ذاتش ملک مولا است. امروز این جور گفت فردا یک چیزی گفت که خیلی از نظر روحی با همدیگر نمی سازد، می گوید به تو چه مربوط است، تو دیروز گفتم این طور، امروز هم این طور، تو حق نداری دخالت بکنی. به قول در کفایه دارد که اگر عصیان بکند ظلم علی المولا، ایزاء للمولی، هتک للمولی الی آخره، اگر این تصور را ما بگذاریم انصافش این است که این فضای قانونی اصلاً حق با مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی است، نمی خواهیم بگوییم حالا مرحوم آشیخ محمد حسین به ذهنشان رسیده که این مسئله عبد و مولا است و این مسئله بردگی است و این مسئله فضای قانونی، این تحلیلی است که ما می کنیم. اگر ما عبد و مولا حساب کردیم، رابطه عبد و مولا حساب کردیم، انصافاً بحث های فضای قانونی مجالی ندارد. اما اگر ما آمدیم بحث قانونی مطرح کردیم، قانون را مطرح کردیم فی نفسه، و مسئله عبد و مولا نیست، و مخصوصاً که وجه هفتم خواهد آمد، که این قوانین مرجعش به خود یک کمالاتی است که به خود عبد است، به مکلف است ربطی به مولا ندارد، اصلاً بحث عبد و مولا نیست، بحث تکلیف است و بحث مکلف است و بحث قانونگذار است، در این جا انصافش آن که الان سیره عقلایی هست همان طور که این مثال را هم من نقل کردم از مونتسکیو، سیره عقلایی بر این است که یک فضای قانونی پیدا بکنند.

البته روح القوانين بر اساس مقایسه بین سه تا نظام اجتماعی سیاسی، پادشاهی استبدادی، پادشاهی مشروطه، و جمهوری، ایشان در آن زمان این سه نحوه شکل سیاسی را مطرح می کنند. استبداد، مشروطه و جمهوری. خود ایشان اختیارش این است که جمهوری از همه بهتر است. بهترین نظام در این سه شکل. یک مقدار آن بحث ها را روی آن جهت بیشتر برده دقت می کنید، و البته بحث های قانونی هم دارد. یعنی به عبارت اخری مثلاً در استبداد، در استبداد دیگر فضای سیاسی مطرح نیست، فضای قانونی مطرح نیست. شاه است مستبد است امروز این جور گفت، فردا یک جور دیگر گفت. دقت می کنید؟ یعنی در حقیقت هدف این بود که مثلاً ما الان عبد و مولا گفتیم، شما بردارید به جایش بگذارید استبداد و مشروطه و مثلاً فرض کنید جمهوری. یکی از این علمای بزرگ ما که یک مدتی هم اول خودش با مشروطه بود بعد با استبداد، یک رساله ای دارد چاپ هم شده تازگی هم چاپ کردند، ایشان تصادفاً تعجب هم می کنیم چطور کتاب مونتسکیو که نخوانده حتماً بحث هایی که در جامعه شنیده، ایشان می گوید در این سه شکل حکومت، استبداد یا مشروطه یا جمهوری، بهترین شکلش استبداد است. ایشان می گوید بهترین شکل این سه شکل حکومت استبداد است، سلطنت استبدادی، این بهترین شکل است. نه مشروطه و نه جمهوری. در کتاب روح القوانين می برد روی جمهوری که بهترین شکل آن است. حالا من وارد این بحثها نمی خواهم بشوم.

س: اسم آن کتاب چیست؟

ج: دیگر حالا خیلی سوال نفرمایید. لا تسئلوا الاشیاء ان تبدلکم تسؤکم. علی ای حال تصریح می کند نه اینکه حالا مجازاً بفرماید. غرضم روشن شد؟ آیا ما فضای قانونی را قبول بکنیم؟ اگر در شکل سیاسی اش بخواهیم مطرح بکنیم این طور است. اگر استبداد باشد نه دیگر فضای قانونی مطرح نیست، حق با آشیخ محمد حسین اصفهانی است. اگر شکل استبدادش باشد، یا به اصطلاح من چون آن موقع ما از آن راه وارد نشدیم، تفصیل را بکنیم مخصوصاً احکام دینی را بر اساس رابطه عبد و مولا، مخصوصاً در آن روایت هم اگر قبول بکنیم اُفشی الطلاق، آن دیگر انسجامی مطرح نیست، یک حکم این هست یک حکم آن هست، بحث انسجام و فضای، و لذا ایشان می گوید من دون مساس، راست هم می گوید هیچ مساسی با هم ندارند. آقا اینجا این جور فرمودند، آنجا آن جور کردند هیچ مساسی هم با هم ندارند.

اما اگر ما آمدیم و بحث خود قانون را قبول کردیم و قانون دارای یک شکل و شمایلی است، دارای یک اندازه و حسابی است، مقتضی و مانع، یعنی به قول بعضی ریخت خاصی دارد، قوانین خاص خودش را دارد، ضوابط خاص خودش را دارد. خب قطعاً اگر ما آن بحث را

قبول کردیم، و از مسئله ملکیت و مالکیت مولا و این حرفها خارج شدیم، خود قانون را بررسی کردیم و ضوابطش و اجواء و فضایی که دارد، انصافاً فضای قانونی باید ملاحظه بشود.

یعنی ما نمی توانیم در مباحث خودمان این نکته را، و انشاءالله من بعد چون یک توضیحی راعرض می کنم که خیلی نافع است، انشاءالله بعد خواهد آمد.

ما حرفمان این است بیایم کلاً در فقه یا در اصول یک مسلکی را که می گیریم انجامش بدهیم کلاً. این خود فضا یک نکته ای است، یعنی یک نکته خاصی است. حالا من وجه ششم را هم می خوانم، باز آنجا دو مرتبه این فضا را به یک نکته دیگری شرح می دهم.

س: ۳۸:۴۱

ج: بله ماکه قبول کردیم، حالا با یک شرحی

السادس، ما ذکره شیخنا العلامة الاستاد فی بحث القضاء، ظاهراً مرادش از علامه استاد صاحب کفایه باشد. من لغویة بذل العوض بازاء ما یتعین، لغو است، یعنی بیاید این عمل برای شما واجب است، مع ذلک عوض بشود بذل کرد. ایشان می گوید: و اما السادس فبان الموجب للغویة، لغویت موجب می شود، لکون المعاملة سفهیه، ایشان می گوید ببینید لغویت در کجاست؟ در جایی است که شما یقین دارید کار را انجام می دهد. آنجا بذل و عوض لغو است. اما اگر فقط وجوب آمد، لزوم، این لغو نیست، فرق است بین این دو تا. هو یقین به اصطلاح باتیانه، اگر شما یقین دارید، لا مجرد تعین العمل علیه شرعاً، حالا اگر شرع اگر قانون بگوید این بهتر است نه تعین، مرحوم آشیخ محمد حسین جوابش این است: آنجایی لغویت می آید که شما یقین دارید انجام می دهید، این لغو است، بذل عوض لغو است. اما اگر یقین ندارید فقط ایجاب کردید واجب کردید این لغویت نیست. بله، فلا یلغو الاجرة لیأتی باصله او للتأجیل فی اتیانه، و اما مع الیقین باتیانه فیلغو البذل، آن لغو است. لکنه لا مساس له بالوجوب بل یجری فی المباح ایضاً، اگر یقین دارد مباح را هم انجام می دهد، آن هم درست نیست. اذا علم بانه یعمل له ادى اجرة او لا، ایشان می گوید و ربما ترتفع اللغویة حینئذ ایضاً بتعلق غرض عقلایی ببذل الاجرة بازائه؛ مثلاً می گوید زودتر انجام بده، یک تعلق عقلایی هم بیاید.

لا یقال فی بعض الموارد یقطع باتیانه مع القطع بوجوبه، وجوب ملازم با قطع به اتیان است. اینجا به نظرم یک چیزی از عبارت ایشان افتاده، ملازم للقطع، به نظرم لان القطع بوجوبه ملازم للقطع باتیانه، این لان القطع بوجوبه افتاده، دو مرتبه بوده، دفعه دومش افتاده، عبارت

چیز دارد، معروف است مرحوم آشیخ محمد حسین با یک قلم می نوشتند، یعنی می نوشتند دیگر تمام می شد دیگر، چرکنویس و پاکنویس و مراجعه نداشت. علی ای حال یا از قلم ایشان افتاده یا از نسخه افتاده است.

یقطع باتیانه، می گوید ایشان در بعضی از موارد، با قطع به تکلیف قطع به اتیان هم هست. مثلاً کما فی القضاء، چون اگر یک شخصی مجتهد بود و قطع داشت که این تکلیف برایش واجب است، حتماً اتیان هم قطع پیدا می کنیم، چرا، چون اگر اتیان نکند به عدالتش مضر است. اگر عدالتش مضر شد صلاحیت قضاوت ندارد. اگر می داند که صلاحیت قضاوت دارد و قضا هم بر او واجب است، حتماً هم قطع داریم انجام می دهد، چون انجام ندهد می شود فاسد، چون کار واجب را انجام نداده است.

فانه لا یجب و لاینفذ الا من العادل فالقطع بوجوبه علیه فی فرض عدالته یوجب القطع باتیان ما یجب علیه، این اشکال در این صورت می خواهد بگوید قطع به وجوب ملازم با قطع به اتیان است، در این صورت.

لانا نقول لا ملازمة ایضاً لامکان قطع القاضی، چون قاضی می بیند یک کس دیگری شاید مثلاً جای او انجام می دهد، فلا یکون ترکه منه منافیا لعدالته فتدبر؛ این وجه ششم و جوابی که مرحوم آشیخ محمد حسین داد، این هم به نظر من کاملاً برایتان روشن شد.

این که ایشان می فرماید که لغویت جایی است که شما یقین دارید، بحث سر این است که در اعتبارات قانونی وقتی کسی قانون جعل می کند او باید فرض کند یقین به اتیان هست. این که ایشان گفته تفکیک هست عمل واجب است اتیان نمی کند، این در خارج است، اما در خوب دقت کنید، در مقام اعتبار قانونی، وقتی اعتبار کرد این نمی آید بعد حساب بکند انجام داد یا نداد، در فضای اعتبار قانونی حتی در عبد این بحثی به قانون هم ندارد. مثلاً اگر به یک پسرش گفت شما بین ساعت ۹ تا ۱۰ بروید نان بخیرید من باب مثال، باز به یک پسر دیگرش بگوید شما از ساعت ۹ تا ۱۰ بروید با برادرت با همان که گفته نان بخر، بازی کنید فوتبال بازی کنید مثلاً، خب این نمی شود. خب ممکن است نان نخرد، خب اگر نخرید برود با او بازی کند، این نمی شود، او نباید فرض دقت بکنید، اصلاً طبیعت قانون این است. روشن شد؟ طبیعت جعل این است. نباید قطع به اتیان باشد. همین که جعل کرد فرض کرده کانما اتیان شده است.

این در عبد هم همین طور است. نمی شود عبدش را به یک کاری بگوید، بعد فرض بکند که اگر انجام نداد یک کار دیگری برایش، اصلاً این غلط است، باید فرض آن را بکند و الا غلط است اصلاً جعل بکند. می گوید خب قطع ندارم که انجام بدهد برود نان بخرد ۹ تا ۱۰، خب قطع داشته باشی یا نداشته باشی، همین که گفتی نه تا ده نان بخر، یعنی نه تا ده را من دیگر از حد تو خارج کردم. دیگر نمی شود به برادرش بگویی برو با او نه تا ده فوتبال بازی بکن، ولو به کس دیگری خطاب بکند.

خوب دقت بکنید. پس این مطلبی که ایشان فرموده لکنه لا مساس له بالوجوب، همین باز جواب، له مساس بالوجوب در جو قانون، بلکه در جو اعتبار حتی در عبد و مولا.

س: ۴۴:۳۲

ج: اصلاً نیست و لذا او فرضش این است که انجام شده، فرض این است.

س: فرض امثال هم نداریم که

ج: نه چون اصلاً نمی تواند دیگر دستکاری بکند. یعنی او نمی تواند فرض بکند که این انجام نداد. خیلی خب نداد، او اصلاً این را فرض نمی کند. خودش جعل یعنی فرض کند که انجام، یعنی لزوم مساوق با قطع به اتیان در وعاء اعتبار، در جو اعتبار نه در خارج. در خارج تلازم ندارند. اما در وعاء اعتبار حتی پدری که به پسرش می خواهد بگوید، نمی تواند یک جا قانون دیگری را در فرض عدم اتیان، یقین، می گوید من یقین به اتیان ندارم، آنجا اصلاً یقین به اتیان حساب نمی شود، خوب دقت بکنید. تعین العمل مساوق است با یقین به اتیان. لکن مساوق است در فضای قانون، در اعتبار. در فضای اعتبار این طور است.

این که ایشان می گوید این دائرمدار یقین به اتیان است، نه مجرد تعین. نه این مطلب درست نیست، دائرمدار اتیان نیست، دائرمدار جعل است. چون جعل مساوق است با یقین به اتیان. نه یقین تکوینی نه اتیان تکوینی، این را نباید حساب کرد. دقت می کنید. در وعاء اعتبار، در حالت اعتبار، در فضای اعتبار، اصلاً این به قانون هم نمی خورد.

این ششم و پنجم و ششم، هر دو نکته اش غیر از نکات قبلی است. روشن شد؟

این ششمی غیر از فضای قانون اصلاً فضای اعتبار این است. ولو شخصی باشد. ولو عبد و مولا باشد. یعنی وقتی به عبدش گفت این ساعت این کار را انجام بده، این فرضش این است که این عبد این را انجام می دهد. این فرض یعنی چه؟ یعنی نمی تواند دیگر در این ساعت کاری بکند که منافعی با این باشد. نمی آید حساب بکند انجام داد یا نداد. این انجام داد یا نداد مال ظرف خارج است نه ظرف اعتبار نه ظرف تشریع.

پس این که باز ایشان فرمود لکنه لا مساس له بالوجوب، بله، لا مساس له بالوجوب خارجاً لکن له مساس بالوجوب تشریعاً، و در فضای اعتبار نه فضای قانون، حتی اعتبار عبد و مولا.

پس بنابراین این دو تا جوابی که تا اینجا در پنجم و ششم از مرحوم آقای اصفهانی خواندیم این برگشتش نکته اش در حقیقت آن التزام به فضا است. می گوید شما اگر یقین دارید بذل عوض با یقین منافات دارد. اگر جعل کرد مثل یقین هیچ فرقی نمی کند. یقین نیست، تکویناً یقین نیست. دقت می کنید؟ اما اعتباراً این باید فرض این را بکند که این را انجام داد، وقت گفت یعنی انجام داد. دقت می کنید؟ این فرض هست.

پس بنابراین متأسفانه آن چه که در اینجا مشکل پیدا شده خلط شده بین این مقامات. بله خارجاً یقین نداریم، این هست، لا مساس له خارجاً، اما له مساس در فضای قانون، در فضای اعتبار. این ششمی حتی اعتبار قانون نمی خواهد حتی با مولا و عبد، پدر و پسر، فرقی نمی کند. در آن فضا مساس دارد، در خارج ندارد.

حرفی را که مرحوم آشیخ محمد حسین فرمودند البته و لذا اشکال ایشان در مسئله ششم ضعیف تر است. چون در مسئله پنجم فضای قانونی است در مسئله ششم فضای اعتبار است. اصلاً ربطی به قانون هم ندارد یعنی اوسع از قانون است. عبد و مولا هم نمی تواند این کار را بکند. نمی تواند مولا فرض بکند من یقین به انجام که ندارم، اگر یقین به انجام ندارم، یقین به انجام مطرح نیست، تا الزام کرد این را می بیند. یعنی به چه معنا؟ یعنی نمی تواند اعتباری بکند که با این نسازد. دقت می کنید؟ نمی تواند دیگر اعتبار، در اعتبار می بیند که او انجام داده، اعتبار او را می بیند، یقین نمی خواهد به انجام همین اعتبار کافی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین